

تحلیل جامعه‌شناختی خشونت علیه زنان

دکتر ایرج ساعی ارسی^۱

زهره نیک نژاد^۲

چکیده

خشونت هیجان‌نیرومندی است که هر کس در محیط زندگی و شغلی خود آن را تجربه نموده است. با وجود تمایزات فرهنگی، ماهیت آن در همه جوامع شبیه هم هستند. در این مقاله از دیدگاه سنت گرا و دیدگاه لیبرال-روانی و دیدگاه فمینیستی- که هر یک دلایل خاص خود را دارند- برای یافتن علل و نقش خانواده و انواع این پدیده، فردی و اجتماعی بودن آن از طریق روش بررسی اسناد و مدارک به بررسی پرداخته ایم. علت ماندگاری این پدیده که ناشی از ساخت فرهنگی، ایدئولوژی‌های مسلط و جنسی‌گرایانه در قدرت جنسیتی پرورش و آموخته شدن خشونت علیه زنان به دلایل مهار و کنترل و احساس مسئولیت مردانه عنوان می‌شود که در هر صورت بهره‌وری و فرودستی زنان را نتیجه می‌دهد. پایداری و ادامه خشونت خانگی و خشونت علیه زنان خطر بحران خشونت اجتماعی و در پی آن خطر به هم خوردن بهداشت روانی جامعه و عدم مدارای اجتماعی را به دنبال خواهد داشت.

کلید واژگان:

ایدئولوژی‌های مسلط، ایدئولوژی جنسی‌گرایانه، خشونت علیه زنان، مدارای اجتماعی، آشفتگی‌های اجتماعی.

^۱ - استادیار جامعه‌شناسی، گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر

E-mail: saiearasi@gmail.com

Email: zahrniknezhad@gmail.com

^۲ - پژوهشگر جامعه‌شناسی

مقدمه

وقوع بحران خشونت در خانواده و جامعه علیه زنان نشان از یک پیام دارد و آن چیزی نیست جز رشد خشونت در سطح همه جوامع، به لحاظ فیزیکی بروز خشونت‌های خانگی گاه ناشی از تمایلات و خواسته‌های درونی و بدنبال آن انگیزه‌های بیرونی جهت آسیب رساندن به دیگران از ترکیب شرایط موجود اجتماعی است که با یادگیری پیشین و نگاه اقتدار مدارانه محور و جنسیت گرایی که به ظاهر از آن تحت عنوان «احساس مسئولیت» نام برده می‌شود مطرح است.

ضرب و شتم زنان و آزارهای روانی در خانه، پدیده ایست که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود که در نهایت در یک جامعه پر خشونت، همه اعضاء به خود اجازه می‌دهند در برخورد با یکدیگر راه حل‌های خشونت آمیز و خصمانه را برگزینند و مردان این حق را به خود می‌دهند که پیوسته به زنان و کودکانشان آسیب جسمی و روانی برسانند و زنان می‌توانند کودکان را مورد آزار قرار دهند. در جامعه‌ای که خشونت مورد چشم پوشی و اغماض قرار می‌گیرد قربانیان خشونت هستند که همیشه سرزنش می‌شوند و متهم به ایجاد زمینه مناسب برای خشونت می‌گردند. قربانیان خشونت مقصران بالقوه به حساب می‌آیند و از آنجا که مردان از نظر جسمانی قوی تر از زنان هستند، اغلب بیشترین آسیب‌ها را آن‌ها ایجاد می‌کنند، که متأسفانه آثار مخرب آن به چشم نمی‌آید و پیوسته توسط خود زنان آسیب دیده پنهان مانده و تحملش دشوار بوده و گاه به جدایی ختم می‌شود.

در بیشتر فرهنگ‌ها به قول موری اشتراوس (Strauss, 1978: 455) پدر و مادر بودن جواز کتک زدن را فراهم می‌سازد و "عقدنامه جواز کتک زدن است" و خشونت بازتاب الگوهای کلی تر رفتار می‌باشد. (گیدنز، ۱۳۷۳: ۲۰۱)

اهداف

مهم‌ترین اهداف این مقاله عبارتند از:

۱. دستیابی به علل پدیده خشونت علیه زنان.
۲. نقش خانواده به عنوان نهاد اجتماعی در بروز این پدیده.
۳. انواع خشونت علیه زنان، پیامدها و راهکارهای قانونی آن.
۴. فردی و یا اجتماعی بودن خشونت علیه زنان و علل پنهان ماندن آن.

پرسش‌ها

مهم‌ترین پرسش‌های این مقاله چنین‌اند:

۱. چه زمینه‌هایی در پدیده خشونت علیه زنان در جوامع قابل تأمل است؟
۲. آیا خانواده در افزایش این پدیده نقش مؤثری دارد؟
۳. انواع خشونت علیه زنان کدامند و راهکارها چگونه‌اند؟
۴. آیا خشونت علیه زنان ناشی از رفتار فردی است یا امری اجتماعی است؟
۵. چرا زنان در عدم بازگویی و پنهان سازی این پدیده اسرار دارند؟

طرح مسئله

خشونت در همه جوامع حتی در غرب با اشکال مختلف وجود داشته و آمارهای سازمان‌های رسمی نشانگر افزایش این پدیده است. تعریف و مصادیق خشونت علیه زنان اگر چه در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و عقب مانده با توجه به تمایزات فرهنگ‌ها و قوانین متفاوت است، اما ماهیت و نفس رفتار خشونت آمیز با زنان و آسیب پذیری جامعه تا حد زیادی در همه جوامع مشابه است.

خشونت علیه زنان که هر ساله به کشتار و خونریزی و نقص عضو و آزار روحی بسیاری منتهی می‌شود، همگی نشان از افزایش یک بحران دارد. بحرانی که هر روز به وسعت آن افزوده می‌شود. هر چند در تمامی دنیا قتل‌های خانوادگی از حساسیت ویژه‌ای برخوردارند و واکنش‌های اجتماعی شدیدی را نیز برمی‌انگیزاند و غیر از این، شوکی تکان دهنده برای جامعه محسوب می‌شوند، ولی نباید فراموش کرد که در قتل‌های خانوادگی و دعوای خانوادگی، قاتل و مقتول، ضارب و مضروب هر دو از اعضای یک خانواده محسوب می‌شوند به همین دلیل است که قتل و دعوای این چنینی همیشه بصورت جرمی خاص تلقی می‌شود. اما متأسفانه هنوز زنان مورد خشونت قرار گرفته توسط همسران خود، از مراجعه به اداره پلیس و بازگویی اتهام وارده فرد می‌هراسند و این امر را پنهان می‌سازند. زنان مورد بد رفتاری قرار گرفته به سختی می‌توانند خود را درمان کنند یا به پزشک مراجعه کنند و به این جهت بسیاری از آن‌ها در طول تمام زندگی خود بیمار باقی می‌مانند.

خشونت علیه زنان در خانواده در محیط بسته باقی مانده و به بیرون درز پیدا نمی‌کند. چه بسا مشکلات روانی چون تنهایی، افسردگی، اضطراب، وسواس، اختلال در خوردن، اختلال در خواب، سرزنش خود، اختلال روابطی و رفتاری و همچنین مشکلات فیزیکی مانند

شکستگی‌ها، آسیب‌اندام‌های داخلی، بیماری‌های التهابی، عفونت‌ها، آسم، ایدز، خودکشی و دیگر کشتی، از عواقب کشنده و آسیب‌زای خشونت علیه زنان است که همچنان از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. چرایی این پدیده و عمر طولانی آن به قدمت تاریخ بشر و پنهان ماندن آن در محیط خانه و طبیعی جلوه دادن آن در محیط‌های کاری و اجتماعی و حتی در بعد قومی و نژادی نیز بسیار قابل تأمل است.

چارچوب نظری

خشونت‌هایی که زنان در معرض آن قرار دارند به سه دیدگاه عمده تقسیم می‌شود. که دو دیدگاه نخست در چارچوب جهان بینی مردانه محور جای دارد و دیدگاه سوم (از سوی فمینیست‌ها) به صورت نقدی بر نظریه‌های مرد محور و به منزله‌ی رویکرد جایگزین ارائه می‌شود.

۱. دیدگاه سنت گرا، سنت گرایان جرایمی مانند تجاوز و تهدید زنان را نادر می‌دانند و تصوّر می‌شود که بسیاری از زنان (و البته نه همه‌ی آنان) خود مسبب رفتار خشونت آمیزند. یعنی در مورد قربانی تجاوز جنسی می‌گویند که متجاوز را وسوسه کرده و (سبب شده) مرد مهار امیال جنسی خود را از کف بدهد. ظاهراً زن با رفتار خود در اماکن عمومی یا از «راه به در بردن» و تشویق مرد به توقع رابطه جنسی مسبب چنین خشونتی است. البته پذیرفتنی است که بعضی از قربانیان بی‌گناه باشند ولی انتظار می‌رود بی‌گناه بودن خود را با شواهد قابل ملاحظه‌ای حاکی از مقاومت در برابر متجاوز و جراحات جسمی اثبات کند (آبوث و والاس، ۱۳۸۰: ۲۳۲).

در مورد ضرب و جرح نیز تصوّر می‌رود که زنان به خاطر عدم توفیق در انجام وظایف خود استحقاق آن را دارند و مسئولیت کنترل همسر بر عهده‌ی مرد است. در واقع تا سده نوزدهم در انگلستان مسئله به این صورت مطرح می‌شود که مرد تا چه اندازه می‌تواند زنش را بزند. نه این که اصلاً مجاز به زدن او هست یا نیست. اصطلاح «قاعده انگشت» که در زبان انگلیسی معنای «قاعده کلی» است، برخاسته از یک رویه‌ی قضایی بود که به مرد اجازه می‌داد همسرش را با چوب بزند مشروط بر این که چوب از انگشت شصت او ضخیم‌تر نباشد. تنها در اواخر سده نوزدهم بود که این شکل از ضرب و جرح زنان غیر قانونی اعلام شد. دیدگاه سنت گرا در این مورد نیز مانند تجاوز می‌پذیرد که بعضی مردان بدون هیچ دلیلی همسر خود را کتک می‌زنند. ولی این موارد را نسبتاً نادر می‌داند (همان: ۲۳۲).

۲- دیدگاه لیبرال/ روانی: از این چشم‌انداز خشونت نسبت به زنان مشکلی اجتماعی به حساب می‌آید. اما چندان اهمیتی برای آن قائل نمی‌شوند. دو حالت وجود دارد: یا مرد مهاجم بیمار و پریشان است و یا زن قربانی، سرش برای خشونت درد می‌کرده است. پس در مورد تجاوز جنسی،

مرد متجاوز را بیمار روانی و یا بی‌کفایت می‌انگارند یا این که می‌گویند زن قربانی، مبتلا به خود آزاری است. به همین ترتیب، درباره‌ی مردانی که زن خود را کتک می‌زنند گفته می‌شود که در دوران کودکی در خانه کتک می‌خورده‌اند یا از روی مستی زن خود را می‌زنند، یا این که زن ایشان خود می‌خواهد که کتک بخورد.

از این دیدگاه مردانی که نسبت به زنان خشونت می‌ورزند بیمارند و نیازمند درمان هستند و یا قربانی زنان خشونت طلب پنداشته می‌شوند (همان: ۲۳۳).

۳- دیدگاه‌های فمینیستی: در زمینه‌ی خشونت دیدگاه فمینیستی واحدی وجود ندارد. ولی همه‌ی رویکردهای فمینیستی خشونت نسبت به زنان را در متن وسیع تری بررسی می‌کنند، که همان جایگاه فرو دست زنان نسبت به مردان است. در دهه‌ی هفتاد فمینیست‌ها کوشیدند تجاوز جنسی و کتک زدن همسر را علایم جدی خشونت مردان به زنان معرفی کنند. اما این رویکرد به تازگی مورد اعتراض واقع شده و فمینیست‌ها گفته‌اند هر چه را که موجب وحشت و ارباب زنان می‌شود باید در بستر کنترلی که مردان بر رفتار زنان دارند بررسی کرد.

وحشت زنان از خشونت در واقع عامل کنترل رفتار آنهاست، بطوری که فعالیت‌های خود را محدود و مقید می‌کنند. مثلاً اگر شب‌ها از خانه بیرون بروند و در سایه‌ی حمایت یک مرد است. از این گذشته همیشه به زنان توصیه می‌شود در ناحیه‌ای که زنی مورد تجاوز قرار گرفته از خانه بیرون نروند. فمینیست‌ها به علاوه به جای آن که در پی پیدا کردن توجیهی برای خشونت مردانه باشند. پیش از پیش به پژوهش‌هایی علاقه نشان می‌دهند که به دنبال کشف احساس زنان نسبت به خشونت و قدرت مردانه و قید و بندهایی است که به خاطر وحشت از تجاوز و تهاجم مردان در رفتار زنان به وجود می‌آید. هم چنین پژوهش‌های فمینیستی ارزش محدود اصلاح قوانین با هدف کمک به زنان قربانی خشونت، و نیز عدم توفیق پلیس و محاکم قضایی را در برخورد درست با مهاجمانی نمایان ساخته است. (همان: ۲۳۴).

این واقعیت که زنان قربانی خشونت مردانی‌اند تا دهه‌ی هفتاد پوشیده مانده بود. اما با اوج گیری موج دوم فمینیسم، گستردگی دامنه‌ی حمله به همسران، تجاوز، و بهره‌کشی جنسی از کودکان آشکارتر شده است. زنان آمادگی بیشتری برای گزارش درباره‌ی مردانی که علیه ایشان دست به خشونت می‌زنند پیدا کرده‌اند. و مهم تر از همه، این که عواملن بهزیستی، پلیس و محاکم قضایی آمادگی بیش تری پیدا کرده‌اند که حرف زنان و کودکان را باور کنند. با این حال فمینیست‌ها معتقدند دامنه‌ی این جرایم هنوز وسیع تر از آن است که برآورد می‌شود و دستگاه قضایی هنوز مایل نیست گستردگی فراوان خشونت علیه زنان و

کودکان را بپذیرد و علیه مجرمان وارد عمل شود. به اعتقاد فمنیست‌ها تجاوز جنسی و کتک زدن همسر جرایمی جدی است و باید با آن برخوردی جدی کرد. (همان: ۲۳۵)

روش

در این مقاله از روش بررسی اسناد و مدارک جهت دستیابی به زمینه‌های پیدایی و ایستایی این پدیده استفاده شده است.

علل خشونت علیه زنان

خشم در لغت به معنی قهر، غضب، آشفتنگی (فرهنگ عمید، ۱۳۴۵: ۴۳۴) و در انگلیسی واژه‌ی Violence برابر نهاده‌ی آن است. (میر سادو، ۱۳۷۹: ۱۹۶۳). در تعریف خشونت چنین گفته‌اند: «خشونت در واقع از تهدید کردن دیگران و آسیب رساندن جسمانی به دیگران مستفاد می‌شود و بعضی آن را به محرومیت اجتماعی نیز گسترش داده‌اند.

خشونت در بستر تاریخ به آغازین روزهای زندگی انسان بر می‌گردد، چرا که انسان در طول اعصار برای صیانت دانش به اعمالی دست زده، هر چند به قیمت نابودی دیگر موجودات و هم‌نوعانش تمام شده است، با تجاوز به حریم یکدیگر و کشمکش‌ها، ابزار و ادوات همراه با خشم و رفتارهای مدافعانه، در ابتدا به شکل ساده تر و به موازات آن با پیشرفت تمدن که از انسان‌ها فردی مصلحت‌اندیش و حسابگر ساخت، واکنش‌ها به شکل غیر مستقیم جهت دستیابی بر امکانات، از استعمار مستقیم و عریان به استعمار غیر مستقیم مبتنی بر القاء‌اندیشه و تفکر به تسلط بر اذهان که بنوعی استعمار فرهنگی است مبدل شد. خانواده نیز به عنوان نهاد اجتماعی در این تغییر و تحول بی‌تأثیر نماند. تا حدودی با کاستن از کارخانه‌ی زن به مشارکت اجتماعی او و تغییر ارزش‌ها انجامید و دنیای نوین، فرهنگ و نگرشی جدید به ارمغان آورد مبتنی بر برابری حقوق و نظم قانون. که در برابر تفکر سنتی قابل قبول به نظر نمی‌رسید. اگر چه زنان پا به پای چرخ‌های تمدن و صنعت همراه شیوه‌های نوین زندگی گام برداشتند، اما متأسفانه نظریه‌های مسلط مردانه محور که خود را متکی بر واقعیات می‌دانند، همچنان در عمل به فرودستی زنان و بهره‌کشی از آنان به عنوان فراهم کردن بنیانی ایدئولوژیک برای توجیه جایگاه زنان توسط مردان پافشاری می‌کنند.

یکی از علل خشونت در آموزش و یادگیری ابتدا در خانواده سپس در مدرسه و گروه همسالان و رسانه‌ها است. جامعه‌شناسان این چهار نهاد را در فرآیند اجتماعی شدن موثر

می‌دانند. فرایند اجتماعی شدن یعنی روندی که شخص دارای شخصیتی می‌شود، پس فرد با دیدن و مشاهده و با به کارگیری خشونت قصد دارد طرف مقابل را به اجابت کردن خواسته‌های خود وادار کند. پس خشونت، خشونت می‌آفریند و در یک رابطه متقابل ابعاد و اشکال پیچیده تری می‌یابد. آموزش زور، وادار کردن، تهدید، برخورد فیزیکی که همگی در نظام ذهنی و شخصیتی او تبدیل به امری مشروع می‌گردد، یادگیری عدم توجه به خواسته‌های دیگران پرخاش و حمله و ضرب و شتم درون فرد را فرو می‌نشانند. (برت گر، به نقل از زکریایی، ۱۳۷۹: ۳۱۶-۳۱۵)

از علل دیگر خشونت علیه زنان ایدئولوژی‌های مسلط است. به گفته‌ی اُکلی (۱۹۸۲)، در ایدئولوژی جنسیت، جهان به شکل خاصی تصوّر می‌شود و فرضیاتی درباره نحوه‌ی تعبیر تفاوت‌های جهان زنان و مردان شکل می‌گیرد (آبوث و والاس، ۱۳۸۰: ۲۴). منظور از ایدئولوژی مجموعه‌ی شکلی از عقاید و باورهای عرفی است که هم مبتنی بر واقعیات و هم ارزش گذار که هدف آن توضیح یا موجه جلوه دادن ساختار اجتماعی و فرهنگ یک جامعه یا گروه اجتماعی است و توجیه فعالیت‌های اجتماعی همخوان با این مجموعه‌ی عقاید، آن چه احساسات و اندیشه‌ها و اعمال روزمره‌ی ما را شکل می‌دهد، ایدئولوژی است. اما معرفت مبتنی بر ایدئولوژی جانب دار یا گزینش گراست و گاه تعبیر و تفسیرهای متناقضی از جهان اجتماعی عرضه می‌کند. ایدئولوژی‌ها، به ویژه ایدئولوژی‌های مسلط این خاصیت را هم دارند که بعضی جنبه‌های اجتماعی را طبیعی و عام و بنابراین بی‌چون و چرا و تغییر ناپذیر جلوه می‌دهند. به این ترتیب جنبه‌هایی از جهان اجتماعی که طبیعی و عام معرفی شده‌اند از این اتهام که دست پروده‌ی اجتماع‌اند مصون می‌مانند (آبوث و والاس، ۱۳۸۰: ۲۶).

ایدئولوژی‌های مسلط راحت تر می‌توانند آرای خود را طبیعی و عام قلمداد کنند زیرا افرادی این عقاید را تولید و باز تولید می‌کنند که در موضع قدرت قرار دارند (همان: ۲۶). مانند ایدئولوژی‌های مردانه که چون قدرت را در اختیار دارند می‌توانند با دانش فمینیستی (زن‌گرایی) به مخالفت بر خیزند و به حاشیه برانند. بنابراین اصطلاح ایدئولوژی را به مجموعه‌ای از باورهای عامه یا دانش علمی اطلاق می‌کنیم یعنی آن چه مبنای عمل را تشکیل می‌دهد. ایدئولوژی این واقعیت را پنهان می‌کند که گروه‌های معینی آن را ساخته‌اند چون در خدمت منافع آنهاست. به گفته‌ی فمینیست‌ها خانواده‌ی هسته‌ای و تقسیم کار فمینیستی در سده نوزدهم در بریتانیا پدید آمد چون هم به سود مردان بود و هم به نفع سرمایه داری (همان: ۲۷).

و اما عامل اصلی خشونت ریشه در نابرابری‌های اجتماعی دارد. پس خشونت عاملی اجتماعی محسوب می‌شود و نابرابری اجتماعی یکی از مهم‌ترین مفاهیم و مسائل جامعه‌شناختی است. زیرا اهمیت آن بیشتر از آن جهت است که به عنوان یک متغیر مستقل بر روی متغیرهای دیگر اجتماعی تأثیر می‌گذارد و به عبارت دیگر ریشه بسیاری از مسائل اجتماعی است. اما این مفهوم مانند هر متغیر دیگر اجتماعی در عین حال یک متغیر وابسته نیز می‌باشد، یعنی خود معلول عوامل دیگری است. (Sereuseu, 1963:1334 به نقل از رفیع پور، ۱۳۷۸: ۴۳۹).

قدیمی‌ترین و پایدارترین جوامع در جهان، جامعه برده داری است. این نوع جامعه هرگز از جهان نرفت و حتی در روزگار ما نیز در کنار یک جامعه آزاد وجود دارد. البته نام و محتوای آن در طول زمان تغییر می‌کند. «سرنزو می‌گوید که یک وجه اشتراک در بین تمام جوامع «غیر آزاد» وجود دارد. آن‌ها بر این اصل استوارند که نابرابری بین گروه‌ها برای حفظ جامعه لازم است. یک طبقه بندی که در آن برخی گروه‌ها در جایگاه بالا و برخی در جایگاه پایین هستند. برخی فرمان می‌دهند و برخی فرمانبردارند، برخی دارای قدرت و حقوقی هستند که دیگران از آن محرومند، این تنها راه ممکن برای حفظ نظم در جامعه است (1962:9, Sumbon به نقل از رفیع پور، ۱۳۷۸: ۴۴۹).

بنابراین آنان که منابع قدرت، ثروت و تصمیم‌گیری اقتصادی دارند، و قوانین یا ایدئولوژی‌های مسلط نیز منافع آنان را تضمین می‌کنند خود به خود دارای آزادی عمل شده و با نمایش برتری طلبی خود، بدون توبیخ نابرابری را به نمایش می‌گذارند. پس، اجازه ارزیابی بهتر در تصمیم‌گیری‌های خود، نفوذ بیشتر در ارزش و احترام خود، اجازه اجتهاف و درخواست‌های عادی جلوه داده شده را به نمایش می‌گذارند و در توسعه بی‌عدالتی روزمره جا افتادن این گونه ایدئولوژی‌ها را نشان خواهند داد.

علت مهم تبعیض و نابرابری بین زنان و مردان ناشی از میزان آگاهی مردم و وجود یا عدم وجود مردم سالاری واقعی باید دید. این دو متغیر بهم وابسته‌اند. با بالا رفتن میزان آگاهی مردم، درک آن‌ها از حقوقشان افزایش می‌یابد. بی‌عدالتی را نمی‌پذیرد و به انحاء مختلف برای دستیابی حقوقشان می‌کوشند تا نقش و تصمیم‌گیری‌های قانونی، اجتماعی شان افزایش یابد تا به حفظ تعادل و برابری نزدیک تر شوند. آگاهی به معنی بالا بردن درصد باسوادان یا زنان با درجات دانشگاهی نیست، بلکه آگاهی از فوائد اهمیت وحدت ارزشی و انسجام اجتماعی، آگاهی از علل هنجارها (از جمله؛ علل پیروی از یکایک هنجارهای

مذهبی) و آگاهی از مضرات نابرابری (در زمینه عدم انسجام، عدم اعتماد اجتماعی، انواع انحرافات، دزدی، قتل و آشفته‌گی‌های اجتماعی، نارضایتی اجتماعی و نهایتاً شورش‌ها و عدم ثبات و بنابراین عدم پیشرفت) است (همان: ۴۸۵-۴۸۴).

نقش خانواده در خشونت علیه زنان

خشونت در محیط‌های خانوادگی اساساً یک قلمرو مردانه است. می‌توانیم خشونت خانوادگی را تجاوز فیزیکی که توسط یک عضو خانواده علیه عضو یا اعضای دیگری صورت می‌گیرد تعریف کنیم. (گیدنز، ۱۳۷۳: ۴۳۸).

چرا خشونت خانوادگی تا این اندازه متداول است؟ چندین دسته عوامل در این امر دخالت دارند. یکی از آن‌ها ترکیب عواطف شدید و نزدیکی و صمیمیت شخصی است که ویژگی زندگی خانوادگی را تشکیل می‌دهد، پیوندهای خانوادگی معمولاً سرشار از عواطف نیرومند است که اغلب عشق و نفرت را در هم می‌آمیزد. نزاع‌هایی که در محیط خانگی در می‌گیرند می‌توانند خصومت‌هایی را پدید آورند که در زمینه‌های اجتماعی دیگر به همان ترتیب احساس نمی‌شوند. آن چه تنها حادثه کوچکی به نظر می‌رسد می‌تواند تخصصات پر دامنه‌ای میان زن و شوهر، یا بین والدین و کودکان برانگیزد. عامل دوم این واقعیت است که عملاً خشونت در خانواده به میزان زیادی تحمل می‌شود و تأیید می‌گردد. اگر چه خشونت خانوادگی که از نظر اجتماعی مجاز شمرده می‌شود نسبتاً ماهیت محدودی دارد. اما به صورت‌های جدی‌تر حمله و خشونت تبدیل می‌شود. سیلی یا کتک خوردن اغلب با تأیید عمومی از سوی دیگران رو به رو می‌شود، و احتمالاً حتی به عنوان خشونت هم قلمداد نمی‌گردد. پذیرش فرهنگی این خشونت خانوادگی در این تضعیف عامیانه قدیمی بیان گردیده است؛ زن و اسب و درخت گردو را هر چه افزون تر زنی بهتر شوند (آنتونی گیدنز، ۱۳۷۳: ۴۴۰-۴۳۹).

خانه غالباً به عنوان پناهگاه امنیّت و خوشبختی تصوّر می‌شود. اما خشونت خانگی بخشی از تجربه بسیاری از زنان است. خشونت خانگی بلای اجتماعی جدیدی نیست. در سده‌های میانه و اوایل صنعتی شدن خشونت نسبت به زنان یک جنبه متداول ازدواج بود. تا اواخر سده‌ی ۱۹ هیچ قانونی در انگلستان وجود نداشت که مانع از آن شود که مرد همسرش را مورد آزار جنسی قرار دهد، به استثنای آسیب جدی یا قتل. زنان اکنون از حمایت قانونی بیشتری برخوردارند، با این همه هنوز این گونه خشونت بسیار رایج است. خشونت علیه زنان

در خانه گاهی بسیار جزئی تصور می‌شود، اما شواهد و مدارک از پناهگاه‌های زنان مضروب شده، خلاف آن را نشان می‌دهد. شکستگی استخوان‌ها، زخم‌های چاقو و جراحات شدید، پرتاب شدن از پله، صندلی کوفتن بر بدنشان، میخ کوبی‌شدن پا و ... (Pahl, 1978. P. 32). با وجود بهبود وضعیت قانونی در حال حاضر، توسل به قانون برای زنانی که گرفتار خشونت خانگی می‌شوند دشوار است. نگرش پلیس که معمولاً از سیاست عدم مداخله «اختلافات خانوادگی» پیروی می‌کنند غالباً هیچ کمکی به آن‌ها نمی‌کند. هنگامی که در این گونه موارد از پلیس کمک خواسته می‌شود. آن‌ها معمولاً مداخله خود را به آرام کردن مشاجره محدود می‌کنند و نه پی‌گیری اتهامات. زنان در روابطی که همراه با خشونت است غالباً به دلایل مختلف اقتصادی و اجتماعی از جمله مسئولیت‌شان در مورد مراقبت از کودکان ترک خانه را دشوار می‌یابند. (گیدنز، ۱۳۷۳: ۲۰۱).

انواع خشونت خانگی علیه زنان

پدیده خشونت علیه زنان، دومین نوع خشونت معمول در خانواده است که اولی خشونت و آزار کودکان محسوب می‌شود. «در واقع خانه خطرناک‌ترین مکان در جامعه امروزی است. از لحاظ آماری یک فرد در هر سنی و یا از هر جنسی به مراتب بیشتر احتمال دارد که در خانه در معرض حمله فیزیکی واقع گردد تا در خیابان به هنگام شب». (همان: ۴۳۸)

خشونت علیه زنان به دو قسمت خشونت فیزیکی و خشونت روانی تقسیم می‌شود که هم در خانه و هم در جامعه به زنان تحمیل می‌گردد. به عقیده فمینیست‌ها تجاوز جنسی و کتک زدن همسر جرایمی جدی و از نوع بیشتر رواج خشونت فیزیکی است، که باید با آن برخورد جدی گردد. عوامل این جرایم نیز باید با همان جدیتی که در مورد جرایم دیگر اعمال می‌شود محکوم و مجازات شوند (آبوث و والاس، ۱۳۸۰: ۲۳۴).

از انواع دیگر خشونت فیزیکی، اقدامات خشونت‌آمیز به اشکال خانگی، تجاوز، خرید و فروش دختران و زنان، روسپیگری اجباری، خشونت‌های ناشی از جنگ مانند قتل، تجاوزهای سیستماتیک، بردگی جنسی و بارداری اجباری، قتل برای دفاع از شرف و حفظ ناموس، خشونت‌های مربوط به تهیه جهیزیه، کشتار و سقط جنین نوزادان دختر برای انتخاب جنسیت نوزادان پسر، ختنه اجباری دختران همچنین هل دادن، لگد زدن، ضربه زدن، کشیدن موی سر، سوزاندن، شلاق زدن، صدمه با اشیاء، بیدار کردن در نیمه شب و سایر اعمال وسنت‌های آزار دهنده را می‌توان نام برد.

مهم‌ترین خشونت علیه زنان تجاوز جنسی است. فمنیست‌ها می‌گویند، هراس از تجاوز جنسی روی همی زنان تأثیر می‌گذارد و تأثیر آن بر شیوهی لباس پوشیدن، برنامه ریزی ساعت روزانه، و مسیرهای آمد و شد زنان مانع از فعالیت‌های آنان می‌شود و آزادی شان را محدود می‌کند. این وحشت به هیچ وجه بی‌اساس نیست. چون هیچ زنی در برابر تجاوز مصونیت ندارد (کلارک و لوئیس، ۱۹۷۷؛ ۲۳). تجاوز را در عرف رایج محصول غریزه جنسی مردانه می‌دانند یعنی مردان نیازهای جنسی مهار ناپذیر دارند. اما به گفته‌ی بارباراتونر (۱۹۷۷) شواهدی که از پژوهش‌های مردم شناسانه بدست آمده نشان می‌دهد که قوه غریزه جنسی مردانه به نگرش‌ها و ارزش‌های فرهنگی بستگی دارد. او خاطر نشان می‌سازد که در میان قوم آراپش در گینه‌ی نو تجاوز ذاتاً ناشناخته است، حال آن که میان گاسئی‌های کنیا یکی از اشکال اصلی کنترل اجتماعی است.

با این حال بیش تر فمنیست‌ها توجیه‌های زیست شناختی را در مورد تجاوز رد می‌کنند و معتقدند ایدئولوژی مرد سالار و مناسبات مرد سالارانه است که تجاوز را حفظ می‌کند و به آن مشروعیت می‌بخشد. به نظر رادیکال فمنیست‌ها ایدئولوژی مرد سالار زنان را یا مادرانی مورد احترام و یا اشیائی جنسی برای کام جویی مرد می‌دانند. خواست مردان تصاحب جنسی زنان است، و کنترل روابط جنسی زنان مقاصد خودشان را دنبال می‌کنند. ایدئولوژی مرد سالار همان که به ظاهر تجاوز را محکوم می‌کند در نهان با عادی شمردنش به آن مشروعیت می‌بخشد. متجاوزان غالباً در محضر قانون با موفقیت به این بهانه متوسل می‌شوند که قربانی «خود طالب آن بوده» ... و قوانین مربوط به تجاوز، حمایت از منافع مردان را نیز به همان اندازه‌ی شرافت زنان در نظر دارد. تجاوز را دست درازی به دارایی مردان یعنی دختران و همسران ایشان می‌انگارند، یعنی دارایی پدر یا شوهر است که لطمه می‌بیند. (آبوث و والاس، ۱۳۸۰: ۲۳۲).

در واقع زنان خیلی بیش از آن که کار به دادگاه بکشد مورد تحقیر و ناباوری قرار می‌گیرند و تمایلی به معاینات پزشکی و گزارش موارد تجاوز را ندارند... قربانیان تجاوز غالباً گفته‌اند که از شدت ترس قادر به مقاومت نبوده‌اند و می‌ترسیدند در صورت مقاومت کشته شوند. تونر متوجه شد زنانی که وقوع تجاوز را به پلیس گزارش می‌دادند اغلب احساس می‌کردند که پلیس با ایشان همدردی نشان می‌دهد اما بازرسی‌های پزشکی هم به شیوه‌ای توهین‌آمیز انجام می‌شود. (همان: ۲۳۸).

کتک زدن همسر، نیز نوعی دیگر از خشونت‌های متداول با آمار بالا علیه زنان است و وسعت دامنه خشونت‌هایی که زنان شوهر دار در معرض آن بیشتر قرار دارند که در اوایل دهه ۱۹۷۰ آشکار شد. یعنی در زمانی که گروه‌های هوادار آزادی زنان با تشکیل خانه‌های امن برای زنانی که خواهان ترک مردان خشن بودند به این نیاز بدیهی پاسخ گفتند. خشونت در خانواده امری خصوصی به حساب می‌آید، یعنی چیزی که باید بین زن و شوهر حل و فصل شود نه این که محتاج دخالت مقامات بهزیستی و پلیس و دادگاه باشد. پلیس اغلب این گونه حوادث را «مشکلات خانگی» به حساب می‌آورد و موارد جدی تهدید و حمله نمی‌داند. و بدین ترتیب خشونت را از گردن شوهر به گردن زن و شوهر می‌اندازد و آن را بخشی از زندگی طبیعی خانوادگی جلوه می‌دهد و بی‌میلی زنان به ادای شهادت و گذشتن از گناه شوهرانشان می‌شود.

عمده‌ترین پژوهش کاملاً فمینیستی درباره‌ی کتک زدن زنان را ربکا و راسل دوباش (۱۹۸۰) در اسکاتلند انجام دادند. به گفته این دو، خشونت علیه زنان مشکلی عمیقاً اجتماعی است که از درون نظام خانوادگی مرد سالار بر می‌خیزد. یعنی نظامی که در آن اقتدار شوهر بر زن به پدید آمدن نوع خاصی از مناسبات قدرت در زناشویی و جایگاهی فرو دست برای همسر و مادر می‌انجامد. مردان از زنان مقتدرتر و با ازدواج از زنان بهره‌کشی می‌کنند. یعنی از زنان انتظار می‌رود با ارائه‌ی خدمات خانگی به شوهر خود خدمت کنند. به اعتقاد این پژوهشگران یکی از عوامل مهم که خشم مرد را علیه همسرش بر می‌انگیزد این تصوّر است که زن به نحو مطلوب به وظایف زناشویی خود عمل نمی‌کند. مثلاً خانه پاکیزه به نظر نمی‌رسد، غذا به موقع حاضر نیست، یا وفاداری جنسی زن مورد شک و تردید است. پال (۱۹۸۵) در تحقیق خود این نکته را هم دریافت که مردانی که زن خود را کتک می‌زدند بارها کوشیده بودند رفتار او را کنترل کنند و از او توقع داشته‌اند در خانه بماند و تنها بیرون نرود. پژوهشگران فمینیست بدنبال این پرسش نیز بوده‌اند که چرا زنان ترک کردن مردان خشن را تا این حد دشوار می‌یابند. به نظر ایشان عوامل متعدد اقتصادی، اجتماعی، ایدئولوژیکی و قانونی در کار است که همگی دست به دست هم می‌دهند و ترک مرد خشن را برای زن دشوار می‌کنند. از وجه اقتصادی، زن برای تأمین خود و فرزندان با مشکل روبرو می‌شود. اما اساسی‌تر از همه یافتن سرپناه است. (پال، ۱۹۸۵)

کارول رمضان اوغلو (۱۹۷۷) خاطر نشان کرده است که برای زنان دانشگاهی تا چه حد مبارزه با مزاحمت‌های جنسی مردان همکار دشوار است و در موقعیت‌های دیگر نیز زنان

توانایی جسمی جنگیدن با مردان را ندارند. زنان وقوع خشونت (تجاوز، هجوم) را به پلیس گزارش نمی کنند چون از واکنش مرد سالارانه‌ای که با آن روبرو خواهند شد آگاهی دارند. (آبو، والاس، ۱۳۸۰: ۲۴۳ و ۲۴۶).

همان طور که گفتیم نوع دیگر خشونت علیه زنان شامل خشونت روانی است و شامل رفتارهایی است که مردان به قصد کنترل و ترس و مهار زنان آموخته‌اند. از جمله آزار جنسی، ترس از تجاوز، تلفن‌های توهین آمیز، بد رفتاری‌های کلامی مانند تمسخر در جمع، دشنام و ناسزا در جمع، حرکات تهاجمی، در انزوا نگاه داشتن، تحقیر و سرزنش، محدودیت در تمایلات اجتماعی، محدودیت‌های فعالیتی، محرومیت از دیدار دوستان و بستگان، حبس در خانه، قطع تلفن، سوء استفاده‌های مالی، پنهان کردن میزان درآمد، خشونت و رفتارهایی جهت وادار کردن به برقراری رابطه، تعقیب کردن، محدودیت در ارتباط، محرومیت از فعالیت‌های مدنی، دروغ گویی به زن، نفقه ندادن، بی‌توجهی به خواسته‌های زنانه، نامه‌های آزار دهنده و تهدید آمیز، تهدید کلامی، تهدید با اسلحه، تهدید به کشتن، چشم چرانی، تعدد زوجات، انتقاد کردن‌های مداوم، تهدید و تهمت‌های مکرر، شکاکیت، جدا کردن زن از فرزندان، پرخاش‌های مداوم، وادار به ترک خانه کردن، مقصر شمردن زن به هر دلیل، وادار به پوشش‌های خاص کردن، مانع از برخورداری درآمد شغلی، محدودیت در بیرون رفتن از خانه و بسیاری دیگر، که همگی رفتارهایی است که مردان برای مهار ابداع کرده و بخش عمده‌ای از آن‌ها هر روز تکرار شده و پنهان می‌مانند و از رویارویی با این خشونت‌ها زنان چیزی را به زبان نمی آورند و دلیل بی‌میلی در بر ملا کردن آن بازتاب تجربیات دقیق و ضعف قوانین است.

علل پنهان سازی خشونت علیه زنان، توسط زنان

در عرصه روانشناسی نیز در میان ویژگی‌های منسوب به زنان جایی برای خشم بصورت پدیده «سالم» در نظر نگرفته‌اند و همیشه آن را نوعی نابهنجاری به حساب آورده‌اند. در جامعه‌ای مرد محور زندگی می‌کنیم. یعنی جامعه‌ای که مردان بر پایه تجربیات خود و به حقوقی که خود قادر به تعریف و تفسیر آن بوده‌اند سازمان داده‌اند و این تفسیر «فرهنگ» و «دانش» نام گرفته است. جامعه ما همچنین به شدت مرد سالار است. به این معنا که مردانی (در یک گروه مشخص) تمامی قدرت و اختیار و رهبری قانونی را در دست دارند. اگر با همه معانی مرد سالاری نیز آشنا نباشیم، باز می‌توانیم شرایطی را که بر مناسبات میان

گروه سلطه‌گر و گروه سلطه پذیر حاکم است مجسم کنیم. همه شواهد تاریخی بر این دلالت می‌کند که گروه سلطه‌گر همیشه:

۱. نسبت به گروه‌های زیر سلطه، رفتاری تخریبی در پیش می‌گیرند.
 ۲. حوزه‌ی عمل گروه‌های زیر سلطه و حتی واکنش‌های آن‌ها را در برابر برخوردهای تخریبی محدود می‌کند.
 ۳. جرئت بیان کامل و آزادانه احساسات گروه زیر سلطه را از آن‌ها می‌گیرد.
 ۴. به گروه زیر سلطه ویژگی‌های کاذب نسبت می‌دهد.
 ۵. و این وضعیت را وضعیتی عادی و معمولاً طبیعی توصیف می‌کنند که حکم نیروهای برتر و والائی اعم از طبیعی و ماورای طبیعی برقرار شده است می‌دانند.
- افراد زیر سلطه معمولاً از نظر اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به گروه مسلط وابسته‌اند. تجربیات و دیدگاه‌های آنان از دایره شمول فرهنگ حذف شده و در ساختمان آن چه «دانش» نام گرفته است، نقش ندارند. به این ترتیب بدیهی است که افراد زیر سلطه دائماً در وضعیتی خشم برانگیز به سر می‌برند، اما از سوی دیگر، خشم از هیجانانی است که هیچ گروه مسلطی مایل نیست در زیر دستان اش بروز کند (هیچ سرمایه دار صاحب صنعتی خشم کارگران را تاب نمی‌آورد. و بی‌قراری رعایا خوشایند هیچ امپراطوری نیست). بنابراین این سرکوب خشم، صورت جزئی جدایی ناپذیر از فرهنگ گروه سلطه در می‌آید که برای اعمال آن به انواع تمهیدات مستقیم و غیر مستقیم، متوسل می‌شود. یکی از این تمهیدها زور است. جامعه ما تنها در سالیان اخیر است که از تهدید خشونت‌های فیزیکی کاملاً آگاه شده است. حال آنکه زنان بسیاری در طول زندگی خود ضرب و شتم و تجاوز و سایر اعمال خشونت آمیز و یا تهدید آن را شخصاً تجربه کرده‌اند. البته یک استثنا‌ی اساسی را نباید نادیده گرفت، تنها در یک مورد که با استعاره‌ای حیوانی از آن یاد می‌شود «خشم و عمل تهاجمی برای زن مجاز شمرده شده و آن دفاع از فرزند است...» اختیار منابع اعمال این زور و فشار بطور کلی در دست مردان بوده است. اما بدتر از همه معمولاً چنین وانمود می‌شود که افراد زیر سلطه دلیلی برای خشم ندارند و اگر خشمگین می‌شوند تقصیر خودشان است که بی‌فرهنگ، کودن، گناهکار و یا به اصطلاح مدرن «بیمار» و ناسازگارند. (جین بیکر میلر (۱۹۹۱) به نقل از عراقی، ۱۳۷۶: ۷۲).

و ظاهراً نکته اساسی این جاست که زن قرار نیست فعالیت‌هایش را برای اهداف خود انگیزه و یا برای رشد شخص خویش بکار گیرد، بلکه از ابتدای زندگی می‌آموزد که

وجودش باید وقف دیگران باشد و وظیفه اصلی او برقراری و حفظ روابط است- روابطی در خدمت دیگران. البته زنان بر همین اساس توانایی‌های روانی بسیار با ارزشی نیز کسب می‌کنند که بحث جداگانه‌ای است. عیب کار در این است که پرورش این توانایی‌های بسیار با ارزش در زمینه صمیمی دو جانبه‌ای صورت نگرفته و با لزوم و حق رسیدگی به رشد شخص خود فرد همراه نبوده است. (همان: ۷۲-۷۳)

بیشتر زنان در روابطی درگیرند که بنای آن بر وابستگی اجتماعی و اقتصادی است، بر هم زدن روابطی که بقای اقتصادی فرد و تمامی جایگاه روانشناختی او را در جهان تأمین و تعیین می‌کند کار خطرناکی است. در عین حال، زیستن در چنین موقعیت وابسته‌ای نیز مدام بر خشم او دامن می‌زند... معمول‌ترین وضعیت آن است که خشم اصلاً منتقل نشود بلکه در عوض عارضه‌های جسمی و روانی، که رایج‌ترین آن‌ها افسردگی است، ظهور می‌کند. به عبارتی رویارویی با موقعیت فرودستی فقط یک راه برای خشم زن باقی می‌گذارد و آن بروز غیر مستقیم و سرگیجه آور است که پی آورده‌های روانی فاجعه باری برای خود زنان به بار آورده است. اما این موقعیت خود جزئی از تاریخ اجتماعی بزرگتری است. تاریخی که به حمایت از گروه سلطه‌گر برخاسته و آن را مواجهه با کوتاهی و خطای خود در مراقبت از اعضای گروه اش نجات داده است (همان: ۷۳).

بطور کلی سلسله مراتب اجتماعی جامعه مرد سالار در بیان خشم به شکل تقابلی و مفید و سازنده جلوگیری کرده است. این سلسله مراتب و این ممانعت از بروز خشم در ساختار خانواده هم تکرار می‌شود که در رابطه پدر و پسر جوان به پیروی از الگوی روانشناختی جامعه بزرگ مجاز نیست خشم خود را نسبت به پدر- یعنی سرپرست تاریخی خانواده مستقیم و بی‌واسطه ابراز کند. ولی در همان حال تربیت و تشویق می‌شود که پرخاشگرانه عمل کند و از پرخاشگر نبودن بترسد مبادا که ضعیف جلوه کند. این یادگیری از طریق بازیهای سازمان یافته انجام می‌شود. بازی‌ها و همتهای بعدی (یا شاید ریشه‌های تاریخی) آن‌ها، مثلاً نظام وظیفه، مردان را تربیت می‌کند تا مجری بازی‌های تجارت و سیاست و قدرت شوند و از این راه دنیا را اداره کنند، می‌گویند مهم‌ترین نکته آن است که پسرها یاد بگیرند به قاعده بازی کنند و حتی می‌گویند که مشکلات زنان از این واقعیت ناشی می‌شود که بلد نیستند به قاعده بازی کنند. همین بازی‌ها در بزرگسالی به مردان جرئت می‌دهد با مخالفان خود رقابت کنند و در بیفتند و یا حتی آن‌ها را از میان بردارند و به جنگند. (همان: ۷۴-۷۵).

مردان آزار دهنده اغلب در خانواده‌هایی بزرگ شده‌اند که خشونت در آن‌ها رفتاری متداول و جا افتاده بوده است. بطوری که به دفعات شاهد بدرفتاری با مادر، دختران خانواده از طرف پدر یا برادر بزرگتر - حتی کوچکتر - بوده‌اند و یا این که خود قربانی همین خشونت‌ها بوده‌اند. گر چه اغلب مردان آزار دهنده بیماری روانی واضح مشخصی ندارند، ولی غالباً از نظر شخصیتی افرادی ناپخته، وابسته، متزلزل هستند. که از احساس بی‌کفایتی عمیقی در رنج هستند. پرخاشگری آنان رفتار آزار دهنده‌ای است که به منظور جبران اعتماد به نفس پایین شان انجام می‌شود. بد رفتاری بیشتر زمانی روی می‌دهد که مرد در منزل، محیط کار یا با دوستان خود احساس تهدید یا ناکامی می‌کند. شوهر بد رفتار بی‌حوصله، تحریک پذیر، حس تهاجمی خود را که به وسیله دیگران برانگیخته شده است بطور زبانی و بطور فیزیکی به همسر منتقل می‌کند. انگیزه‌های روانی این کار عبارتند از: ۱- همانند سازی با پرخاشگر (بطور مثال با پدر یا کارفرما یا رئیس بد اخلاق) ۲- رفتار آموزشی (به این منظور که هر کاری با او بکنم، باز هم با من خواهد ماند). ۳- میل مسخ شده برای ابراز مردانگی و خرد کردن زن. البته وقتی که زن از نظر عرف جامعه (ملک مطلق مرد) به شمار می‌آید پیداست که خشونت نسبت به او می‌تواند جایز باشد. ویژگی‌های مردان آزار دهنده: معمولاً مرد آزار دهنده زنش را متعلق به خود می‌داند و به نوعی او را جزو مایملک خود به حساب می‌آورد و وقتی پرخاشگری می‌کند که نشانه‌ای بر استقلال و عدم وابستگی به خود را مشاهده می‌کند. بسیار حسود و در محدود کردن زنانشان از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند. به هر شکل ممکن سعی در خرد کردن همسرشان دارند که خود غروری خرد شده دارند، فقط مترصد پیدا کردن خطاها، هر چند کوچک هستند تا آن‌ها را برجسته کرده و زن را بی‌عرضه و ناتوان و کودن قلمداد کنند. ویژگی‌های زنان آزار دیده، باور فرهنگی و به لحاظ روانی وابسته که تصوّر می‌کنند بدون مرد قادر به انجام هیچ کاری نیستند و ریاست متعلق به ملک مردانه است، فرماندهی مرد و فرمان پذیر زن است و در بر گیرنده شخصیت‌هایی که از مرد خود پذیرفته و شکل می‌گیرد و خود سرزنش گر است. خود را در بیشتر اوقات مقصر می‌یابد. انتظار گذشت و سکوت، رفتار درونی خشونت آمیز را در درونشان بیشتر کرده و الگوهای فرهنگی دامنه آن را گسترده تر می‌کند. زیرا همیشه زن را متهم به عامل تحریک دانسته پس اوست که باید از واقعیت چشم‌پوشد و برای حفظ زندگی خانوادگی به هر طریق بسازد و سکوت پیشه کند. در غیر این صورت جدایی است. و در این صورت نداشتن

سر پناه بعدی آزاری ابدی است که زنان آزار دیده را بدون هیچ گونه نظام حمایتی همچنان آسیب پذیر رها می‌سازد. (پرچمی: ۱۲).

خشونت علیه زنان طبقه، شغل، تحصیل و قوم و نژادها، برخورداری‌های اجتماعی و اقتصادی نمی‌شناسد. می‌توان گفت زنان با تحصیلات دیپلم بیشتر مورد آزار قرار می‌گیرند، از سوی دیگر وجود سطح بالای پذیرش نسبت به رفتارهای پر خاشک‌گرانه همسر در زنان بی‌سواد و عدم پذیرش و اعتراض و شکایت بیشتر زنان تحصیل کرده از این مشکل به مراجع قانونی به دلیل اطمینان از آینده‌ی اقتصادی و اجتماعی خود می‌باشد. (بیات، ۱۳۷۸: ۱۲).

خشونت علیه زنان و ضعف قوانین

در اواخر دهه هفتاد در انگلیس سه قانون از تصویب گذشت که هر سه به منظور کمک به زنان کتک خورده وضع شده بود: قانون خشونت خانگی و رسیدگی به امور زناشویی (DVMPA) در سال ۱۹۷۶، قانون رسیدگی به امور خانگی (DPMA) در سال ۱۹۷۸ و قانون مسکن (برای افراد بی‌خانمان) در سال ۱۹۷۷. این قوانین در عمل حمایت از زنان را چندان گسترده تر نکرده است. سابقه‌ی رویه‌های قضایی به برقراری روش‌ها و مقرراتی منجر شده است که بی‌میلی قضات و رؤسای دادگاه‌ها را نسبت به جلوگیری از ورود مرد به مایملک خود نشان می‌دهد. آشکار است که دادگاه‌ها حمایت از کودکان را از همه مهم‌تر می‌دانند، تمایلی به استفاده از اختیارات اضطراری وجود نداشته و قرارهای منع غالباً بدون قرار بازداشت صادر می‌شوند که معنایش آن است که پلیس بگوید نمی‌تواند قرار را به اجرا در آورد. بالاتر از همه بی‌میلی پلیس به مداخله در این امر حتی در مواردی است که حکم با قرار بازداشت همراه باشد، اگر چه قوانین انگلستان در زمینه خشونت خانگی حکایت دستگاهی حقوقی است که همه‌ی چاره‌های لازم را فراهم آورده است. اما بدون ضمانت اجرایی، و در عمل چنان که باید وظیفه محافظت از زنان را انجام نمی‌دهد و آنان را آسیب پذیر رها می‌کند (آبوث و والاس، ۱۳۸۰: ۲۴۲ و ۲۴۳).

در قوانین به زنان و میزان برخورداری و آشنایی به این حقوق و ساختار نهادهای جامعه در رساندن زنان به حقوقشان توجه چندانی انجام نمی‌شود. زیرا بسیاری از انواع بد رفتاری‌های مردانه نه برای زنان و نه حتی برای قانون‌گذاران بد رفتاری محسوب نمی‌شود. بلکه حق مرد بر زن به حساب می‌آید. از سوی دیگر برخی از قوانین و مقررات موجود نه تنها زنان را

در برابر بد رفتاری‌ها مورد حمایت قرار نمی‌دهند بلکه بعضی از آن‌ها از نظر قانون تأیید می‌شوند. یا در نهایت احساس تقصیر از خود بودن به دفعات گفته می‌شود. در واقع تهاجم به زنان اغلب با جمله‌ای «حق‌اش بود» توجیه می‌شود. مثلاً قربانیان تجاوز جنسی سرزنش بیرون آمدن در شب، یا زنان کتک خورده سرزنش عدم اجرای وظایف زناشویی، یا دختران قربانی زنا، با سرزنش عشوهِ گری و وسوسه‌انگیزی، خود را مقصر می‌دانند.

سولیز (۱۹۸۹) به تحلیل پرونده‌ی مردانی پرداخته است که به قتل همسر یا معشوقه خود متهم بوده‌اند و برای دفاع از خود به عامل تحریک به عنوان کیفیت مخففه‌ی جرم متوسل شده‌اند.... دفاع مبتنی بر تحریک و پر احساس «از کف رفتن کنترل شخصی» در عمل بر شواهد دال بر وجود قصد و نقشه‌ی قبلی پیشی می‌گیرد. (لیز ۱۹۸۹: ۳-۲ به نقل از آبوث و والاس ۱۳۸۰: ۲۳۲).

یافته‌ها

در یافتیم که خشونت علیه زنان از ایدئولوژی جنسیت‌گرایی و قدرت مردانه و نابرابری و تبعیض و نهایتاً وابستگی اقتصادی و مالی ناشی می‌شود و از جمله ریشه‌های دیرینه این پدیده است. خشونت به عنوان ابزاری برای اعمال قدرت در طول نسل‌ها تغییر نکرده است ولی نوع و شکل آن در بعد زمان و در داخل یک نسل در ارتباط با سایر رویدادهای زندگی تغییر می‌کند. ساخت قدرت حتی دو بعد زمانی داخل یک نسل نیز ثابت نمی‌ماند پسران بعد از سپری کردن کودکی در تصمیم‌گیری‌ها دخالت دارند و بعدها به لحاظ مالی کمک به مادر محسوب می‌شوند و در حالت کلی در تصمیم‌گیری‌ها موازنه قدرت به نفع جنس مرد است در هر حال انگارگان نابرابری جنسی و اقتصادی نقش اساسی در نقش محوری مرد ایفا می‌کند. توسل جستن زن به امکانات مالی مرد در برابر هر گونه خشونت و تهدید مرد به طلاق، و این که بعد از طلاق در کجا به سر خواهد برد، هراس از نداشتن سرپناه، در جریان قدرت نقش محوری فرودستی زنان سر بر آورده است و چسبندگی دیرینه ایدئولوژی‌های مسلط مردانه محور مخالف برابری زنان و مردان، باعث در حاشیه ماندن و مهار و سلطه را ادامه خواهند داد. خشونت فیزیکی و روانی سلاح پنهان و آشکار مردانه است آن را نه تنها در آموزش‌های خانگی و ارزش‌های اجتماعی باید یافت، بلکه ریشه در فرهنگ مردانه سالار که به نوعی نشانگر قدرت در درون جوامع سرمایه‌داری به شمار آورده می‌شود، می‌توان جستجو کرد.

بحث

هراس از خشونت مردانه در دو عرصه خانگی و عمومی زنان را به شدت مقید می‌کند که بخش عمده‌ای از این رفتارهای خشونت آمیز پنهان بماند و زنان از آن چیزی به زبان نیاورند. که بخوبی ضعف در قوانین حمایتی از زنان را نشان می‌دهد. اهمیت اساسی مبارزه با دیدگاهی است که مردان خشونت را برای تداوم و تحکیم و اختیارات خود و مهار زنان به کار می‌گیرند، همچون کتک زدن و تجاوز جنسی که شایع‌ترین خشونت‌ها علیه زنان محسوب می‌شود و از سایر جرایم جدی‌ترند چیزی که باید به مبارزه طلبید. دیدگاه عرضی رایجی است که جرایم واقع در حوزه خانگی را مسئله‌ای خصوصی و خارج از حیطه‌ی وظایف پلیس و دستگاه قضایی می‌داند و تجاوز را اهرمی جنسی می‌پندارد که حاصل امیال جنسی نهفته مرد قلمداد می‌کند.

و در مورد خشونت‌های روانی علیه زنان با تغییر نگرش‌های فرهنگی و ایجاد برابری حقوقی، اجتماعی، مالی می‌تواند به مقدار زیادی از گرایش به این پدیده زشت کاست. از سویی دیگر علاوه بر سواد و آموزش دانشگاهی زنان، آگاهی آنان از علل پیروی ارزش‌ها و هنجارها آگاهی از مضرات نابرابری که خطر جرم و آشفته‌گی‌های اجتماعی، نارضایتی و شورش‌ها را قلم می‌زند، ضروری به نظر می‌رسد.

نتایج

پدیده خشونت دارای ابعاد ملی است، زیرا خشونت علیه زنان نه تنها سلامت جسمی و روانی آنان را مورد تعرض قرار می‌دهد بلکه بر توانایی زنان برای مشارکت در مسائل محلی، ملی و بین‌المللی راهبردی توسعه، تأثیر می‌گذارد. در زیر به برخی از مهم‌ترین نتایج بدست آمده اشاره می‌کنیم:

۱. بازسازی مفاهیم، یعنی دگرگونی آن‌ها به اصلاح دیدگاه‌های جنس پرستی که قابلیت توجه و عدم مقاومت به قوانین خشونت علیه زنان را داشته باشد.
۲. خشونت علیه زنان به هر عنوانی اگر منجر به آزار روحی و نقص عضو گردد، جرم محسوب شود.
۳. جرئت بازگویی به مراجع قضایی و جرم محسوب شدن قانونی و عملی خشونت که در نهایت به کنترل بیشتر اجتماعی خواهد انجامید.
۴. چشم پوشی و اغماض و عادی شمردن خشونت علیه زنان و کودکان، باعث ماندگاری اقتدار ظالم و فرودستی مظلوم را فراهم خواهد آورد.
۵. نیاز به تغییر قوانین و حقوق کار برابر، برای زنان جهت توانمند سازی مالی و عدم وابستگی اقتصادی به مردان در ایفای نقش‌های متعادل با مردان در اجتماع، کاملاً ضروریست.
۶. نیاز به تشکل زنان و راه‌اندازی خانه‌های امن بیشتر توسط خود زنان، ایجاد کمک به قربانیان تجاوز، درخواست آموزش فنون دفاعی به خود در برابر تهاجمات مردانه تا حدودی کار ساز است.
۷. تربیت نسل برای انتقاد پذیری و توان تشخیص یافتن غلط از درست.
۸. تربیت نسل برای صلح، توجه به تنوع فرهنگ، دوری از خود مداری، توجه به مسئولیت و نوع دوستی، توجه به حقوق فرودستان و تعامل و گفتگو در حد عقلانیت و نقد پذیری. دوری از سلطه و خشونت در حوزه خصوصی و خانگی به منظور بهداشت روانی جامعه و ماندگاری بیشتر مدارای اجتماعی ضروریست.
۹. آموزش زنان در شناخت حقوق خود، تسلط بر مهارت‌های ارتباطی، مهارت‌های حل مسئله، مهارت‌های زندگی با ابعادی متعادل و نیاز به درمان زنان آزار دیده.
۱۰. تغییر الگوی‌های قانونی و ایدئولوژی‌های مسلط.
۱۱. بستر سازی فرهنگی برای دفاع از خود.

۱۲. تأسیس سازمان‌های مشورتی و حمایتی برای حمایت از زنان به شکل یک نهاد با ساختار مشخص.

۱۳. مداخلات قضایی و انتظامی در موارد همسر آزاری بدون پیش داوری‌ها و ایدئولوژی‌های مسلط.

۱۴. آگاهی زنان از وجود مراکز حمایت کننده و جرئت بازگویی و برملا کردن خشونت در برابر مراجع قانونی.

پیشنهادها و راهکارها

بیانیه حذف خشونت علیه زنان که در جلسه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۳ به تصویب رسید مسئله خشونت علیه زنان را به عنوان خشونت علیه بشر و یک نوع جنایت علیه زنان تلقی کرد. (پیروزی، ۱۳۷۹: ۲۰). کار پایه عمل که در کنفرانس جهانی زنان سال ۱۹۹۵ در شهر پکن تصویب شد مسئله خشونت علیه زنان را به عنوان یکی از ۱۲ مسئله بحرانی که نیاز به توجه خاص دولت‌ها و مجامع بین‌المللی و انجمن‌ها دارد مورد بررسی قرار داد (همان: ۲۰).

در طول چهل و دومین نشست کمیسیون سازمان ملل که در سال ۱۹۹۸ برگزار گردید، پیشنهاد شد که برنامه‌های ابتکاری توسط اعضا و انجمن‌های بین‌المللی برای خاتمه دادن به خشونت علیه زنان انجام پذیرد. در پایان نشست تصمیماتی برای پشتیبانی از سازمان‌های غیر دولتی بدین شرح اتخاذ شد:

۱. مبارزه با خرید و فروش زنان و دختران به هر شکل ممکن.
 ۲. ترویج و پشتیبانی از حقوق کارگران مهاجر به ویژه زنان و کودکان.
 ۳. تشویق پژوهش‌های هماهنگ درباره خشونت علیه زنان.
- گام‌های مهمی که برای حذف و مبارزه با خشونت علیه زنان در کلیه مجامع بین‌المللی برداشته شده است:

۱. موافقت نامه اختیاری که براساس پیمان نامه حذف تمام اشکال خشونت علیه زنان در مجمع عمومی سازمان ملل (در ۶ اکتبر ۱۹۹۹) اتخاذ شد. این حق را برای زنان قائل می‌شود که برای مبارزه با خشونت علیه حقوق انسانی آن‌ها از جمله خشونت‌های مبتنی بر جنسیت اقدام کنند. (همان: ۲۰)
۲. برنامه راهبردی آزمایشی برای حذف خشونت علیه زنان به منظور جلوگیری از جنایت در مجمع عمومی سال ۱۹۹۷ تصویب شد.

۳. در اساسنامه دادگاه جنایی بین‌المللی که در ژوئن ۱۹۹۸ تصویب شد به مسئله خشونت‌های جنسی ... اشاره شده است.
۴. در پیش نویس یک عهد نامه جدید که براساس مفاد پیمان نامه سازمان ملل متحد علیه جنایات سازمان یافته فرا ملی تنظیم شده توجه خود را معطوف به عمل غیر انسانی خرید و فروش انسان‌ها، به ویژه زنان و کودکان نموده است.
۵. براساس گزارشات سازمان ملل بیش از ۲۰ درصد از زنان توسط همسرانشان مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند. براساس گزارش بانک جهانی، تجاوز و خشونت‌های خانگی بیش از بیماری‌هایی از قبیل سرطان سینه، سرطان رحم، زایمان‌های دردناک، جنگ و تصادف سبب از بین رفتن سلامتی زنان ۱۵ تا ۴۴ ساله می‌شود. (همان: ۲۰).
۶. پنجاه و چهارمین نشست کنفرانس جهانی زنان در سازمان ملل در نیویورک که از یک تا دوازده مارس ۲۰۱۰ ادامه داشت جهت رسیدگی به نتایج راهکارهای عنوان شده در کنفرانس جهانی زنان در پکن، در حال اجراست، که می‌بایست منتظر انتشار گزارشات و تصمیمات جدید اتخاذ شده این جلسه ماند.

راهکارهای کاربردی

۱. بسیاری از کشورها قوانین را وضع کرده‌اند که خشونت همسران نیز باید مانند خشونت غریبه‌ها، مجازات شود. در سوئد، چنین عملی به عنوان خشونت علیه زنان تلقی شده و مجازات تعیین شده بیش از مجازات افراد غریبه خواهد بود. (همان: ۲۰).
۲. اتریش، بلاروس، بوتان، مجارستان، مکزیک، پرتغال و ... برای اولین بار خشونت‌های جنسی شوهران را به عنوان جرم شناسایی کرده‌اند. (همان: ۲۰)
۳. در سری لانکا، صندوق حمایت از کودکان (یونیسف) با نهادها و سازمان‌های غیر دولتی همکاری کرده تا از طریق آموزش‌های عمومی که توسط رسانه‌ها و کارگاه‌ها انجام می‌گیرد توجه دادگاه‌ها و حقوق آنان را جلب کنند. (همان: ۲۰)
۴. بلاروس، لهستان، روسیه، زیمبابوه، از جمله کشورهایی هستند که به ارائه خدماتی از قبیل ایجاد سرپناه، پناهگاه برای حمایت از قربانیان خشونت ادامه می‌دهند. (همان: ۲۰)
۵. کشورهایمانند برونئی و الجزایر در ادارات پلیس خود، بخشی به نام بخش خشونت‌های خانگی تأسیس کرده‌اند.
۶. ایسلند یک پروژه دو ساله را با هدف آموزش مردان خشن با عنوان مردان مسئول بوجود آورده است. این پروژه شامل یک برنامه روزانه است که توسط صلیب سرخ ایسلند هدایت می‌شود و در پایان پروژه مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

۷. برای مبارزه با خرید و فروش دختران و زنان فقیر، که به گزارش سازمان بین‌المللی مهاجرت (IOM) برای اهداف جنسی سالانه ۸ میلیارد دلار درآمد دارد، رسیدگی شود.
 ۸. فیلیپین با همکاری انجمن‌های دولتی و سایر دولت‌ها برنامه‌ای را ابداع کردند که هدف آن آموزش و توسعه روش‌های مبارزه با خرید و فروش زنان و کودکان است.
 ۹. پلیس لیتوانی به منظور مبارزه با جنایات سازمان یافته، بخشی را به نام بخش مبارزه با داد و ستد انسان‌ها، بوجود آورده است.
 ۱۰. دولت چین قوانین جنایی کشور خود را به منظور رسیدگی به مسئله ربودن زنان و کودکان و وادار نمودن آن‌ها به روسپیگری بوجود آورده است.
 ۱۱. میانمار مرکز آموزشی حرفه‌ای برای زنان و دختران بوجود آورده تا از خرید و فروش آنان جلوگیری کنند.
 ۱۲. هلند یک گروه ملی را موظف نموده است تا اطلاعات لازم در مورد خرید و فروش زنان و روش‌های جلوگیری از آن را جمع آوری نماید.
 ۱۳. آلبانی و فدراسیون روسیه، دوره‌های آموزشی برای قربانیان امر خرید و فروش بوجود آورده‌اند.
 ۱۴. در مورد ختنه دختران و زنان، براساس گزارش صندوق جمعیت سازمان ملل (UNFPA) بین ۸۵ تا ۱۱۴ میلیون زن و دختر در آفریقا و خاورمیانه و آسیا تحت این عمل قرار می‌گیرند که پیامدهایی چون عفونت، مرگ و میر در زایمان‌ها و افزایش و آمادگی ابتلا به ایدز می‌گردد، که مردان از ازدواج با چنین زنانی خودداری می‌کنند و آنان را برای تشکیل زندگی سالم خانوادگی مناسب نمی‌دانند. در آفریقا و مناطق مدیترانه شرقی دوره‌های آموزشی و کارگاه‌هایی خاص برای افزایش آگاهی تصویب شده است و در نیجریه مرکز خاص برای بهبود و توان بخشی زنان که زود ازدواج کرده و تحت عمل ختنه قرار گرفته‌اند بوجود آمده است. (همان: ۲۰)
- با تمام این احوال متأسفانه این عمل و بقیه اعمال خشونت آمیز علیه زنان بطور پنهان و آشکار در بسیاری از مناطق دنیا جزء جدایی ناپذیر فرهنگ بوده و همچنان ادامه دارد.

منابع فارسی

۱. آبو، پاملا؛ والاس، کلا (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی زنان، منیژه نجم عراقی (مترجم)، تهران، نشر نی.
۲. آسینک، اچ. ج (۱۳۷۵)، جرم و شخصیت، حسن پاشا شریفی و جعفر نجفی زند (مترجمین)، تهران، انتشارات سخن.
۳. احمدی، حبیب (۱۳۷۷)، نظریه‌های انحرافات اجتماعی، شیراز، انتشارات رز.
۴. اشرف، احمد (۱۳۵۵)، کژ رفتاری، مسائل انسانی و آسیب شناسی (جزوه درسی)، تهران، انتشارات آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی.
۵. اعزازی، شهلا (۱۳۷۶)، جامعه‌شناسی خانواده، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
۶. بیات، فرزانه، زن آزاری زخمی عمیق بر پیکر جامعه، روزنامه همشهری، شماره هفتم، ۱۹۱۵، تهران، ص ۱۲.
۷. بیرامی، منصور (۱۳۷۸)، خانواده و آسیب شناسی آن، تبریز، انتشارات آیدین.
۸. بن سعدون، نای (۱۳۷۹)، حقوق زن، گیتی خورسند، (مترجم)، تهران، کویر.
۹. پرچمی، پیمان (۱۳۷۳)، همسر آزاری، روزنامه همشهری، شماره دوم، ۴۲۹، تهران، ص ۱۲.
۱۰. پیروز بخت، معصومه (۱۳۷۹)، معضل خشونت علیه زنان، روزنامه همشهری، سال نهم، شماره ۲۳۲۱، ص ۲۰.
۱۱. زکریایی، محمد علی (۱۳۷۹)، گفتمان تئوریزه کردن خشونت، تهران، انتشارات جامعه ایرانیان.
۱۲. رابینگتن، ارل، ولینبرگ، مارتین (۱۳۸۳)، رویکردهای نظری هفتگانه در بررسی مسائل اجتماعی، چاپ ۲، رحمت الله صدیق سروستانی، (مترجم)، تهران، دانشگاه تهران.
۱۳. رئیس دانا، فریبرز (۱۳۸۰)، بررسی‌هایی در آسیب شناسی اجتماعی در ایران، تهران، دانشگاه علوم بهزیستی و توان بخشی.
۱۴. ساعی ارسی، ایرج (۱۳۸۷)، خشونت خانگی در ایران، فصلنامه تخصصی جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، آشتیان، سال چهارم، شماره سوم.
۱۵. ساعی ارسی، ایرج (۱۳۸۲)، درآمدی بر جامعه‌شناسی و آسیب شناسی خانواده نابسامان، ابهر، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر.
۱۶. ستوده، هدایت الله (۱۳۷۹)، آسیب شناسی اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات)، چاپ ۷، تهران، انتشارات آوای نور.
۱۷. ستوده، هدایت الله (۱۳۸۴)، جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران، تهران، نشر ندای آریانا.

۱۸. سیف‌اللهی، سیف‌الله (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران، تهران، انتشارات جامعه پژوهان سینا.
۱۹. شیخی، محمد تقی (۱۳۷۷)، مدد‌کاری و جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی، تهران، انتشارات ققنوس.
۲۰. صدیق‌اورعی، غلامرضا (۱۳۷۰)، بررسی مسائل اجتماعی ایران، تهران، انتشارات آشنا.
۲۱. صدیق‌سروستانی، رحمت‌الله (۱۳۸۶)، آسیب‌شناسی اجتماعی، تهران، سمت.
۲۲. عبداللهی، سید محمد (۱۳۸۰)، طرح مسائل اجتماعی ایران، اهداف و ضرورت‌ها، نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران، شماره ۳.
۲۳. عراقی، منیژه (۱۳۷۶)، ساختمان خشم در زن و مرد، فرهنگ و توسعه، شماره ششم، تهران، ص ۷۲.
۲۴. علی‌اکبر، مهدی (۱۳۵۴)، درباره جامعه‌شناسی خانواده‌های ایرانی، تهران، پیام.
۲۵. عمید، حسن (۱۳۴۵)، فرهنگ عمید، چاپ دوم، تهران، انتشارات کتابخانه محمد حسن علمی.
۲۶. فرجاد، محمد حسین (۱۳۷۲)، آسیب‌شناسی اجتماعی ستیزه‌های خانواده و طلاق، تهران، منصوری.
۲۷. قائمی، علی (۱۳۶۳)، کودک و خانواده نابسامان، تهران، انجمن اولیا و مربیان.
۲۸. گود، ویلیام جی (۱۳۵۳)، خانواده و جامعه، ویدا ناصحی، (مترجم)، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۹. لوزیک دانیلین (۱۳۸۳)، نگرشی نو در تحلیل مسائل اجتماعی، سعید معیدفر، (مترجم)، تهران، امیرکبیر.
۳۰. مرادی، بهروز (۱۳۸۱)، خشونت خانوادگی، روزنامه همشهری، شماره ۲۹۰۵، ص ۱۲.
۳۱. مظلومان خراسانی، محمد (۱۳۸۰)، بررسی مسائل اجتماعی ایران، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.
۳۲. میر سادو، طاهره (۱۳۷۹)، فرهنگ جامعه‌شناسی، باقر ساروخانی (ویراستار)، جلد دوم، تهران، انتشارات سروش.

منابع انگلیسی

1. Brownmiller, S. (1976) *Against our will: men, women and rape*, Harmonds worth, penguin.
2. Clark, L. and Lelwis, D. (1977) *Rape: The price of coercive sexuality*, Toron to: The women's press.
3. Dobosh, P. R. and Dobash, R. E (1980) *Violence against wives: a case against the patriarchy*, Shepton mallet: open Books.
4. Kelly, E. (1988) *surviving sexual violence*, Cambridge: Plity rap.
5. Pahl, J. (ed). (1985) *Privat violence and public policy*, London: Routledge & Kegan paul.
6. Ramazanoglu, C (1987) *Sex and Violence in acadmic life, or you can keep a good woman down*, in J. Harmer and M. Maynard (eds) *women, violence and social control*, London: Macmillan.
7. Toner, B. (1977) *The Facts of Rape*, London: Hutchinson.